

## در پرسه‌ی واژه‌ها و آینه!

نگاهی گذرا به مجموعه شعر اعتراف می‌کنم  
(اشعار سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۷۸)،  
بنفشه حجازی، نشر همراه، بهار ۱۳۸۳

«... ادامه دارد قربانی

فرصتی میان واژه و بازی

می‌خواهم برگردم / به نوشته‌های تو

«درست دارم» کنایه ایست از تکاپو و

بیهودگی ... ادامه دارد...»

(ص ۱۱)

اعتراف می‌کنم

در مجموعه «اعتراف می‌کنم» همه چیز بر حول محور اتفاق‌هایی ساده شکل می‌گیرد و شاعر در گسستی دائمی و عمیق از چشم انداز خاطره‌های ریز و درشت به «اعتراف» یک زندگی می‌نشیند و پرده‌های واقعیت‌ها را کنار

می‌زند و در برابر مخاطبی ناشناس از زیستنی پرشتاب سخن می‌گوید. همه قلمروهای شاعرانگی از ادامه‌ای مرموز و از متن زندگی‌ای به ظاهر آرام، اما با درونی آشوب زده، از تخریب «پرده‌ای که بی‌بجهره بود» حدیثی تازه می‌گوید: «به زانو درآمدم / ادامه دارد / به پایان رسید قربانی / در فرصتی میان واژه و آینه» (ص ۱۴) و شاعر درست در این فرصت به مرور خویش درآمده است. «اعتراف می‌کنم» هم چون سکانس ناپیوسته‌ای از یادآوری و ادامه یک زندگی در حال گذر است که راوی از «فروپاشیدن» تا «برخاستن» پیوسته به مؤلفه‌هایی می‌رسد که بسیاری از ارزش‌های جاری از حضور اشیا به گمانم «اشیایی که بیهوده می‌سوزند» پر و خالی می‌شوند. شاعر در یک «بازی بزرگ» از ضرورت‌هایی پنهان و آشکار به تکرار بسیاری از رابطه‌ها می‌رسد. «اعتراف می‌کنم» در فضایی زنانه می‌گذرد که حس روایت و عناصری از هستی در پس زمینه آن به شدت گفت و گوهای در جریان است که با خود نشانه‌هایی از این و آن دارد.

بنفشه حجازی در گستره شاعرانگی از سکوی «اعتراف می‌کنم» تن به واقعیت‌هایی ساده و عریان می‌دهد که گاه در قلمرو زبان و ترکیبات شاعرانی، گاه دچار سطحی‌نگری می‌شود و از فضاها‌ی اشعاری به گونه‌ای کلاسیک بهره می‌گیرد که این گونه‌سازنده‌ی نندی در فضای شعر امروز چندان تازه و محل تأمل نیست.

شاعر در اغلب فضاها، از ریتم و آهنگ فاصله می‌گیرد و یا به خدمت گرفتن واژه‌های روزمره و دم‌دستی سعی دارد با مخاطبان خویش بی‌واسطه سخن بگوید. اما حضور بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌های غیرشاعرانه و سرکش، به جوهر شاعرانگی این مجموعه آسیب رسانده است. در این جا به نمونه‌هایی از واژه‌ها و ترکیب‌هایی از این دست اشاره می‌کنیم:

«کافی است به مخفف کاراکتر ادوکلن می‌زنم و به کتابهای کمیک‌آهار» (ص ۴۴)، «وقتی آمدی از دکه روبروی یک بسته موتانا بخر و برای شعرهایت یک نام نقاشان» (ص ۳۳)، «مردی بیگانه، قاتل بالفطره نیست / یک رشته مو بر پیشانی ات، گوشواره‌هایم را ملاقات می‌کند» (ص ۳۷)، «برای بازیگری که موتنا تفاوت رانمی دانست / سعی کن منصرف ام کنی» (ص ۵۳)، «برگرد! فتوکپی عشق به تعویق افتاده است» (ص ۵۵)، «سوال من پوکه دلهره‌ام بود» (ص ۵۳)، «بستی خنکم نمی‌کند، دروکن مرا» (ص ۴۳)، «من بارها پلمپ شدم» (ص ۲۰)، «کمتر از سی ثانیه مستهلک شدم» (ص ۲۳)، «شکار شب‌زی» (ص ۴۱)، «تشدید می‌شود پوسترت» (ص ۲۶)، «خالکوب غبارم می‌کند و نیکوتین آرام نمی‌گیرد» (ص ۵۲).

از آن جایی که شاعر در فضای این‌ها و اکنون از یک سو در موقعیت صیدهای لحظه‌هایی ترد و شکننده است و از سوی دیگر، حضور اشیا و نام بسیاری از عناصر روزمرگی هم چون «ادوکلن»، «فکس»، «چت»، «موتانا»، «نیکوتین» و چه بسا بسیاری از نشانه‌هایی از طبیعت و زندگی، از دغدغه‌های ذهنی‌اش به حساب می‌آید. شاید ناگزیر در قلمرو گزینش واژه‌ها، سهمی از اعتراف‌اش را به این نوع واژه‌ها بخشیده است. بنفشه حجازی در کارنامه پنج ساله شاعرانه‌اش (۱۳۷۸-۱۳۸۲)، از زبانی پرتصویر و پر از رنگ‌ها و اتودهای شاعرانه سود می‌برد و در فضا سازی، چندان به زیبایی شناسی واژه‌ها توجه‌ای نشان نمی‌دهد و با نوعی رها شدگی به انتقال حس و ترکیب‌هایی غیر متعارف می‌پردازد. لذا میل به روایت و زبان داستانی، از شورانگیزی کلمات شاعرانه می‌کاهد. به نظر می‌رسد که شاعر چندان به فضاهای معنایی و متداول علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و برای حرکت‌هایی تازه، محتوای شعر را به انبوهی از رنگ‌ها و نشانه‌های «تفاوت» نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند و موقعیت‌های شاعرانگی را گاه در فضاهای گروتسک و پست مدرن و همراه با نوعی عدم قطعیت ساختار شعر را به زبانی ساده اما معنایی دشوار وامی‌گذارد. «فقط نام تو صحرا بود / و ساختمانی نیمه تاریک / دستمال کاغذی / پاسخی ست دست دوم / به سال‌هایی که پنهان کردم / برای کسی که مرده است / یک نیمرخ کافی ست / به مخفف کاراکتر ادوکلن می‌زنم / و به کتاب‌های کمیک‌آها / اما روزهایم / سفالینه یک جدول عادی است / و نقطه پایان فیلم کوتاهی که / زاویه تردید ندارد / بگو شکلات را چگونه تکرار کنم؟ چگونه؟ / باید می‌فهمیدم بلیتی به مقصد جهان / یعنی چه / این را به من نگفته بودی» (ص ۴۵-۴۶)

در گستره‌ی «اعتراف می‌کنم» گویی پرونده‌ای مفتوح، همواره برای بیان عشق، گسست، خلوت‌های عاشقانه، فضاهای رنگ آمیزی شده، متنی پر از حس زنانگی قصه‌های تلخ و شیرین یک رابطه رادر درون زندگانی، در جریان است. بنفشه حجازی در ارائه رویاها، کابوس‌ها، باغ‌ها، میدان‌ها، پل‌ها، در موقعیت‌هایی اعلام وضعیت می‌کند که ذهن و زیانش در همه فضاهای یک دست عمل نمی‌کند و اغلب حرف‌های شاعرانه به جرقه‌هایی کمیاب بدل می‌شود.

به نظر می‌رسد شاعر برای یک دستی شکل و محتوا، لازم بود با وسواس بیشتری به انتخاب شعرهای ماندگارتری دست می‌زد. با این همه در این مجموعه شعرهایی هم چون «آفتابگردان» (ص ۶۶)،

«جان‌های جهان» (ص ۵۷)، «باران» (ص ۶۴)، «دعوت» (ص ۸۲)، «یادگار» (ص ۸۷)، «نشانی» (ص ۴۶)، «بارانی» (ص ۴۸)، «باتو، بی تو، در پنج روز» (ص ۲۴)، و بخش‌هایی از شعر بلند «ادامه دارد» از حسن و زبان شاعرانگی محکم‌تری برخوردارند:

از خیابان می‌گذرد زنی / که باران را شکل می‌دهد / تو با چتری که فاصله را / سردرگم می‌کند / و یک بازی که اتفاق نمی‌افتد / کسی که به صفر رسید / از یک رویا باقی مانده است» (ص ۴۸)

مجموعه‌ی «اعتراف می‌کنم» در قلمرو یک اعتراف شاعرانه از جریان هستی است که نشانه‌هایی از رنگ و بی‌رنگی و شاعرانه در آن با تفاوت‌هایی جریان دارد.

## نشانی

اهمیتی ندارد

که خیابان دهم بود یا یازدهم  
نرده‌ها ساده بودند  
صندلی‌ها حصیری  
و روبه روی نشانی‌ات  
رودخانه‌ای روبه خلیج

اهمیتی ندارد

که در کادرهای آن زمان  
تو بودی  
یا ستاره‌ای سفالین

اهمیتی ندارد

که سال خوبی بود  
یا مهاجرتی محرمانه  
به کاخی بر آب

در منتهی‌الیه تابلوهای تبلیغاتی

من از ازل در شروع

شناور بوده‌ام.

## بارانی

از خیابان می‌گذرد زنی

که باران را

شکل می‌دهد

تو با چتری  
 که فاصله را  
 سردرگم می کند  
 و یک بازی  
 که اتفاق نمی افتد.  
 کسی که به صفر رسید  
 از یک رویا  
 باقی مانده بود.

## آفتابگردان

عبور آفتاب  
 از آفتابگردان  
 من و  
 پارچه های گلدار در سکوت  
 و ساقه ای که می شکند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## مهتابی

علف از سینه ی تو  
 سر می کشد  
 در مهتابی  
 سیبی پوست بکن!  
 مثل روز

که یک روز  
 یک روز  
 یک روز

می گذرد...